

جدلی درباره ادبیات قرن بیستم

استاد دانشگاه میلان

وقتیکه انسان از نبوغ بی بهره باشد اما بخواهد بهر قیمتی که ممکن است اثر تازه و بی سابقه ای بوجود آورد، ناچار بسراغ مطالب ضد و نقیض و نامربوط می‌رود و همه ارزشها را انکار میکند. سراغ تازگیها و عجایبی در سبک می‌رود که بر آنچه دیروز و پریروز تازه بود بچربد. چونکه همه چیز دستخوش تغییر و تحول است و چونکه پیوسته تغییر دلیل پیشرفت است. پس وای بحال نویسنده یا ادیب بدبختی که از مد روز پیروی نکند. امروزه «مد» حتی بر ادبیات نیز حکومت می‌کند. «چیا کومو لئوپاردی» در یکی از دیالوگهای خود «مد» را خواهر مرک مینامد. در اثر لئوپاردی «مد» بمرک چنین میگوید: «تو ومن، هر دو شاهد شکست و تغییر همه چیز در این دنیای فانی هستیم. هر چند که تو از یک در میآئی ومن از در دیگر!»

شکی نیست که مد شعر، از هشتاد سال باینطرف تند روی زیادی کرده است. روشی که مثلا «آلفرد دووینی» یا «رنان» در فرانسه و «مانزونی» یا «کاردوچی» در ایتالیا، برای نوشتن داشتند، در ظرف مدت بسیار کمی بوضع آشفته معاصر تبدیل شده است. و این تغییر چنان عمیق است که نویسندگان بالا بهیچوجه قادر بشناختن این نوشته ها نخواهند بود. باوجود این، هنوز برنامه انقلابی کاملا اجرا نشده است. پس از اشعار آزاد، پس از ترکیب آزاد کلمات و پس از ستودن قدرت کلمات آزاد بهمراهی پیروان «فوتوریسم». اکنون نوبت آنست که زیبایی هر یک از «حروف صدا دار» را کشف کنند و نشان دهند و باین ترتیب برنامه ای را که در سال ۱۸۷۲ «آرتور رمبو» در شعر معروف خود اعلام داشته است اجرا کنند:

۱. سیاه، E سفید، I سرخ، O آبی، ای حروف صدا دار

روزی از تکوین پنهانی شما خبر خواهم داد.

بدینسان عشق به آزادی و حرص و علاقه به تازگی معجزه کرده و باین ترتیب حتی کسانی هم که این انقلاب هنری را بنیاد نهاده بودند از نتایج

عملی تئوری های خود دچار وحشت شده اند. زیرا این تئوریا بر اثر نادانی و کارهای جنون آمیز چند نفر از پیروانشان بصورت مبالغه آمیزی مسخ شده است. «انریکو- تووز» که قبلاً نام او را در میان نخستین شورشیان برضد عرف ادبی ذکر کردم، چند سال پس از انتشار کتاب انقلابی خود چنین میگفت: «آزادی در شعر امروز اصلی است که هیچکس حق فکر مخالفت با آنرا بسفز خودراه نمی دهد. اما خیلی زود به فساد گراییده است. وارستگی مطلق از هر گونه قانون و قید و بند، حرص مداوم تازه جوئی، و بالاخره تهور عجیبی که از هیچگونه توهین و لطمه زدن به ترکیب کلام ابا ندارد، جایگیر آن ظرافت دقیق، آهنگ بی نقص و تزئین برجسته ای شده است که مدتهای مدیدی صفت عالی و ضروری شعر ایتالیایی شمرده میشد. اما در گرما گرم این انقلاب هنری و در میان گردانندگان آن هنوز مجادلات خصومت آمیز و شکایات تأثر آوری جریان دارد. مجله های کم اهمیت پیشرو، باخشم و کینه بهمدیگر حمله میکنند و نیش میزنند. یکی از این مجله ها جوان گمنامی را یگانه نایغه شعر معاصر می شمارد و مجله کم اهمیت دیگری همان جوان را بیسوادی مینامد که از گرامر و لغات نیز بی خبر است. و یکی از این مجله ها بی آنکه کوچکترین تردیدی بخود راه دهد چنین می نویسد: «امروزه احقانه ترین کلمات، که بصورت تصادفی و بدون هیچگونه قاعده و دستور و منطق و میزانی در کنار هم قرار گرفته باشد، در نظر خوانندگان ابله و ساده لوح دارای ارزش است.»

اکنون بجاست که برای آقای «تووز» این جمله معروف مولیر را تکرار کنیم: «خودت خواستی، زرز دانند!» انقلابهای هنری نیز مسلماً روزهایی دارد که در آن روزها میخواهند، معنای همه مردان دانشمند و با استعداد را بدار بزنند تا عوام آزادی عمل بیشتری داشته باشند. من از دلیل بزرگی که مدافعین هر گونه تجدیدی آنرا غیر قابل انکار می شمارند خبر دارم (و همه مان خبرداریم): «هر عصر تاریخی و هر نسل بشری هنر مخصوص و مناسب خویش دارد و زیبایی را بطرز مخصوص خویش تلقی میکند و دلیل لزوم چنین هنری وجود همان هنر است. این هنر جدید اگر رشد کند و ریشه دار شود و دوام یابد، معلوم میشود که حق بقا دارد و یک مرحله ضروری از پیشرفت هنری است. حتی اگر کارش فقط تخریب باشد و هیچ چیز تازه ای بجای آن بنا نکند باز می توانیم مطمئن باشیم که این تخریب رستاخیزی بدنبال دارد!»

نوخواهان باین ادعای خود ایمان دارند و ایمان و عقیده را نه با دلیل میتوان رد کرد نه با تجربه؛ اما بنظر من این عقیده بیشتر مناسب حال کسانی است که اصرار دارند چیزهای زشت و عجیب و غول آسا را بستانند و جانشین زیبایی سازند.

ودراینصورت باید تاریخ ادبیات و هنر دنیا را که از قرون طلایی، قرون انحطاط و حتی قرون بربریت بحث میکند اصلاح کرد. دیگر بهیچوجه نباید اجازه داد که مثلاً بنویسند در قرن دوم و سوم زمان مادیات لاتین فقیر و متوسط و توخالی بود. همچنین باید تاریخ نویسان را از اینکه می نویسند ادبیات آلمان از زمان «وولفرام - اشباخ» و «والتر فن در فوکلویده» تا زمان «کلوپستک» بسیار ضعیف بوده است سرزنش کرد. همه چیز کامل است و ارزش همه چیز باهم مساویست. هر نویسنده و هر هنرمندی که تصور میکند هنری دارد حق دارد مانند خدای «تورات» پس از هفت روز باین نتیجه برسد که اثرش عالی است!

این تسکینی است برای نویسندگان امروز و فردا. اما در اینصورت حتی درباره تاریخترین و زشت ترین شکل آثار هنری نیز باید از هرگونه قضاوتی خودداری کرد و بقول فردریک نیچه: «مانند دراز گوش در جواب هر چیزی آری (Ja) گفت!»

امروزه برضد افراطهای مکاتب شعری و هنری و غرور بی حد آنها عکس العمل هائی در ایتالیا و فرانسه آغاز شده است. از تصنع، ابهام، حوادث مغزی و بالاخره این معماهای منظوم خسته شده اند. در ایتالیا گروه فعالی از شعرا برای واقع بینی در شعر کوشش میکنند و میخواهند که این واقع بینی را در همه زمینهها و چشم اندازها جانشین هنر غرور آمیز فعلی سازند. آنها می خواهند این هنر غیر بشری را از همه غنای هیجانهای عالی بشری آکنده سازند و مانند «تولستوی» معتقدند که وقتی هنر را بزور از اجتماع جدا کنند، چنین هنری نه بسوی زندگی بلکه بسوی مرگ میرود.

در عین حال برای تعیین راه انتقاد مؤثری از اصول علمی تجدید و روشن ساختن منابع عامیانه و ابتدائی آن مشغول مطالعه هستند. اینان میدانند که اتکاء به «شعور باطن» گذشته از اینکه قادر بتصفیه شعر نیست آنرا بسوی پوچی و بی ربطی عکس العمل های عزیز سوئی میدهد. و ابهام حتی اگر گاهی هم زائیده عمق اندیشه باشد نابخشودنی است؛ زیرا در اغلب موارد فقط بهانه و حیل است برای مخفی داشتن نقص الهام شعری. و بالاخره آزادی

نامحدود که هنرمندان معاصر بآن افتخار میکنند نشانه بارز ضعف و ناتوانی است. در این مورد باید به «نیچه» حق داد. او در «Gaya Scienza» چنین می نویسد: «طبیعی قوی و مسلط در زیر این بوغ (نظم و قاعده) و در نتیجه قانونی که محترمش می شمارند از لطیف ترین لذات بهره مند خواهد شد. عشقی که اراده توانای آنان را بحرکت درمی آورد بدیدن اینکه طبیعت ر آرام خویش کرده است احساس آرامش و سبکباری خواهد کرد. بر عکس طبیع ضعیف که از رعایت سبک و قاعده نفرت دارند احساس میکنند که تا این بوغ مزاحم را بر گردن خویش دارند پست و بی مقدار خواهند بود و با چنین طرز تفکری فقط یک هدف دارند: می خواهند خودشان را با «طبیعت آزاد» تطبیق دهند و مانند بدویان بی قاعده، عجیب و هوسباز و خارج از هر گونه نظم و ترتیبی باشند!»

در قرن کلاسیک الهامی که فقط از خیال انسانی سرچشمه گرفته بود مانند «منیرو» که از سرژو پیترو در آمد و همی و حتی مضحک جلوه میکرد. اما اکنون هنری که خود را کاملاً و صد درصد «جدید» می شمارد چنین وهمی را کمال تجدد و پیروزی بزرگ خویش میداند. معلوم است که گاهی تمدنهای بسیار قدیمی و بسیار پیچیده سیر قهرائی میکنند و به مراحل ابتدائی بر میگردند. «اورتگا ای. گاست» متفکر اسپانیائی که پیش از این نیز نظر او را در باره «غیر بشری ساختن هنر» گفتم در پایان بررسی خود که آنرا باید «مسخی از هنر جدید» نامید چنین میگوید: «بمن خواهند گفت که این هنر جدید تا کنون هیچ اثر ارزش داری بوجود نیاورده است. و خود من نیز در این مورد با بادیگران هم عقیده ام. چه کسی میدانند که این هنر نورس در آینده چه محصولی خواهد داد؟ زیرا با حادثه جدیدی روبرو است و می خواهد از «هیچ» اثر بیافریند. امید وارم که در آینده بتواند کمتر ادعا کند و بیشتر کار کند.» چنین نتیجه میگیرد: «هیچ شکئی نیست که اروپا وارد یک مرحله خامی و پوچی شده است.» اگر چنین است تصور میکنم اکنون کاملاً وقت آن رسیده است که از دوران کودکی بیرون رود و با هنر جدیدی قرون زنده تماس بگیرد.

(پایان)

ترجمه رضا سپید حسینی